

مذهب تفکیک

***** آیت الله جعفر سبحانی *****

نهی که به معنای عقل است، ۲ بار در قرآن به کار رفته اند. بررسی این نوع از آیات، ما را به روح اسلام و شناخت شناسی اسلام آشنا می سازد. سراسر قرآن در باب معارف، مملو از براهین استوار فلسفی است که نه فیلسوفی قبل از قرآن آن را یاد کرده و نه اندیشمندی پس از قرآن ما فوق آن را آورده است، چه کسی می تواند مقام رفیع عقلی و علمی آیات یاد شده در زیر را انکار کند؟ آیاتی که تار و پود آنها را عقل و خرد، برهان و استدلال، تدبیر و اندیشه، تشکیل می دهد. کمی پیرامون آیات یاد شده در زیر ببندیشیم:

۱- ﴿أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (هود/ ۳۵).

۲- ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾

آیین اسلام - همان طور که قرآن و احادیث صحیح بر آن گواهی می دهند - آیین خرد پسند و خرد گراست. اصول و فروع آن با برهانهای عقلی همراه بوده و در دعوت به اصول دین و کلیات فروع، به تعبد و سخن گویی بدون دلیل اکتفا نکرده است. و شعار آن در مقابله با مخالفان دلیل خواهی و گواه طلبی است و پیوسته می گوید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱) و در نقد رأی مخالفان می فرماید: ﴿إِثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ...﴾ (احقاف/ ۴).

گواه روشن بر عقلگرایی آیین اسلام این است که - گذشته از آنکه ماده علم قریب به ۷۸۰ بار به صورتهای مختلف در قرآن آمده است - ماده عقل ۴۷ بار، ماده فکر ۱۸ بار، ماده لب ۱۶ بار و ماده تدبیر ۴ بار و سرانجام ماده

(انبیاء/ ۲۲).

۳- ﴿وما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله إذا لذهب كل إله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون﴾
(مؤمنون/ ۹۱).

اینها نمونه هایی از آیات قرآن است که در آنها از عنصر عقل بهره گرفته و بر معرفتی از معارف آن استدلال نموده است و هدف در اینجا ارائه نمونه است نه استقصا.

اگر از قرآن بگذریم، آثار نبوی و روایات علوی و احادیث معصومان، همگی شناخت شناسی اسلام را برای ما روشن می سازد. در مجموع این منابع، براهین عقلی در معارف الهی فزون از شمار است. تنها می توان در باره الهیات در نهج البلاغه، کتاب مستقلی نوشت. مرحوم صدوق در باره خصوص توحید از نظر احادیث، کتاب ویژه ای نوشته که به هنگام رویارویی با توحید «ابن خزیمه» که مملو از احادیث وارداتی از اجبار و رهبان است، عظمت عقل گرایی پیشوایان معصوم، واضح و روشن می شود.

خیلی راه دور نرویم، محدث بزرگ شیعی کلینی (۳۲۹م) در نخستین جلد کافی، بابی در باره عقل و خرد گشوده و اهمیت عقل و خرد را از نظر وحی به روشنی ثابت می کند. که از

باب نمونه، چند حدیث را یاد آور می شویم:

۱- امام باقر - علیه السلام - می فرماید: «إنما يدأق الله العبادَ في الحساب يومَ القيامةِ على قدرِ ما آتاهم من العقول في الدنيا». (۱)

۲- امام صادق - علیه السلام - می فرماید: «بالتعقل عرف العبادُ خالقهم، وإنهم مخلوقون وإنه المدبر لهم، وإنهم المدبرون». (۲)

۳- امام کاظم - علیه السلام - می فرماید: «تبارك وتعالى أكمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبيين بالبيان، ودلهم على ربوبيته بالأدلة، فقال: ﴿والهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم﴾». (۳)

با توجه به این آثار چشمگیر باید بگوئیم روح اسلام، روح خرد پروری است و پیوسته می خواهد این چراغ فروزان، فرا راه پیروان راه او باشد. البته این نه به آن معناست که تمام جزئیات وارد در اسلام از طریق خرد قابل تحلیل و استدلال است، بلکه معارف اسلامی و کلیات فروع دین، همگی قابل تحلیل و استدلال هستند، حتی خود قرآن بر يك رشته واجبه و حرامها اشاره کرده و براهین آنها را در کنارش ذکر کرده است، مانند آیات زیر:

﴿أقم الصلاة لذكري﴾ (طه/ ۱۴)

﴿أقم الصلاة إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر﴾ (عنکبوت/ ۴۵).

بوده، پس مسأله تثلیث چیست؟ می گویند:
راه خرد، غیر راه دل است. تثلیث را با دل باید
درک کرد، نه با خرد و احیاناً به تفکیک دین از
علم پناه می برند.

فلسفه دینی که الگوی واضح دین از نظر
او مسیحیت باشد، از آن انتظاری جز این
نیست که عقل گرایی راتخطئه کند و دم از
احساس بزند و بگوید راه خدا شناسی راه دل
است، نه خرد و برهان.

از عزیزانی که در مشرق زمین و بالأخص
کشور ایران اسلامی پرورش یافته اند، انتظار
می رود که بین دو دین فرق بگذارند و به هنگام
بحث در باره فلسفه دین، الگو را اسلام
انتخاب کنند نه مسیحیت، فلسفه ای که
می خواهد آیین مسیح را توجیه کند و به تحلیل
عقلی آن پردازد، ناچار است راه دل را از راه
عقل جدا کرده و حساب دین را از علم مجزا
سازد و سرانجام، راه وصول به معارف را
احساس و شهود و یافته های درونی که هیچگاه
قابل انتقال به دیگری نیست، قرار دهد.

ولی فلسفه دینی که می خواهد اسلام را
تحلیل کند، ناچار است در همه مراحل از عقل
و خرد کمک بگیرد و بگوید از اثبات صانع
گرفته تا ساده ترین آداب و رسوم زندگی، همه
و همه عقلانی بوده و قابل توجیه از طریق عقل
و خرد است و در عین بهره گیری از عرفان

﴿إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة
والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر
الله وعن الصلاة فهل أنتم منتهون﴾
(مائده/ ۹۱).

ازارائه این نمونه ها می توان به نگرش اسلام
به عقل و خرد پی برد.

رشته جدیدی به نام فلسفه دین

سالیان درازی است که در غرب،
مسأله ای به نام «فلسفه دین» مطرح است و دین
در نظر آنان همان آیین مسیح است که قریب
۱۷ قرن بر قاره اروپا سیطره افکنده و برای خود
فراز و نشیبهایی داشته است. آیین مسیح از نظر
ثبوت برای مامطرح نیست، ولی از نظر اثبات،
بیشتر با پند و اندرز و تلطیف دلها سر و کار دارد
و در برابر آیین یهود که پیروانش مسائل اخلاقی
را زیر پا نهاده بودند، بیشتر به احیای ارزشهای
معنوی و پاکسازی قلب و دل از زنگار دنیا
پرستی می پردازد. در این آیین، بیشتر مسأله
احساس و یافته های درونی مطرح است نه
استدلال و برهان، نه تنها اصل اثبات وجود خدا
برای آنها مطرح نبوده، حتی در صفات مهم او
که همان توحید است با عقل سروکاری ندارند.
ولذا هر موقع به آنان گفته شود: شما پیرو دین
ابراهیمی هستید و آیین ابراهیم بر اساس توحید

احتجاج نشده است و نگاه و زبان دینی نیز استقلال دارد و دین و دینداری با عقل و عقل ورزی رابطه مستقیم ندارد، پس چرا در حوزه‌های فلسفی و کلامی شرق و غرب، در طی بیش از بیست قرن تاریخ فلسفه و کلام، برهان‌هایی برای اثبات وجود خداوند تألیف شده است؟»

آنگاه در پاسخ این سؤالی که در آن جدایی دین و دینداری از عقل و عقل ورزی مسلم گرفته شده است، چنین می‌گوید: «انسان بالفطره عقل ورز و برهان ساز است. انسان در همه زمینه‌های فکر و فرهنگ و فعالیت‌های ذهن، مدام عقل می‌ورزد و با تحلیل و توجیه سرو کار دارد. از سویی دیگر دینداران نیز دوست ندارند که گفته شود معتقداتشان صرفاً بر مبنای تقلید و تبعیت آبا و اجدادی بوده. لذا بحث وجدل و مباحثه و مناظره و محاجه پا می‌گیرد».

ما در این نوع طرز تفکر، نظرهایی داریم که بدون مجامله یاد آور می‌شویم:

۱- چنین ادعایی که «در کتب آسمانی برای اثبات وجود خدا استدلال و احتجاج نشده است» بسیار ادعای بزرگی است. یعنی آیا نویسندگان تورات و انجیل و قرآن آنچنان احاطه دارد که چنین اصلی را به صورت مسلم مطرح می‌کنند؟ ما از عهدین قدیم و جدید صرف نظر می‌کنیم و تنها به آیات معدودی از قرآن نظر

و شهود، باب عقل را بر بشر نبسته بلکه آن را بر دومی ترجیح می‌دهد، زیرا اولی قابل انتقال نیست و دومی قابل انتقال است.

خلاصه سخن اینکه: به دو صورت می‌توان برای دین فلسفه نوشت، تا دین چه دینی باشد؟ دین مسیح یا دین اسلام؟ (البته مقصود از دین مسیح، همان آیین کلیساها و پدران روحانی است نه آیین مسیح واقعی که در سلسله شرایع الهی قرار دارد).

با توجه به این مقدمه سوکمندانه، از بازگویی جریان‌های در این کشور ناگزیریم و آن اینکه برخی از اهل معرفت و کمال که همگی نمونه‌های بارز علم و دانش و معرفت و تقوای الهی هستند، اندیشه‌ای را تعقیب می‌کنند که درست همان اندیشه پدران روحانی و آیین کلیساست و آن اینکه به نقد براهین اثبات صانع پرداخته و آن را با بیان ساده و روشن در اختیار همگان قرار می‌دهند، آنگاه یاد آور می‌شوند: راه خدا شناسی همان راه دل و راه شهود و احساس درونی است و باید با فطرت او را شناخت و عبادت کرد نه با برهان‌های فلسفی ۲۰۰۰ ساله، اینک نمونه‌هایی از عبارتهای یکی از این عزیزان را در مقدمه کتاب «خدا در فلسفه» یاد آور می‌شویم:

«باید دید حال که در ادیان - یعنی در کتب آسمانی - به وجود خدا استدلال و برای اثبات آن

می گیرد، برهانی که از وجود آیت و نشانه، به وجود به ذی الایه و صاحب نشانه استدلال می نماید، این نوع از آیات در قرآن فراوان است قسمتی از آنها مربوط به اثبات ذات نیست، بلکه با تسلیم ذات، بر صفات و توحید و علم و قدرت استدلال می کند، ولی برخی از آیات، از وجود يك مجموعه منسجم و همدفدار، بر اصل وجود صانع به ضمیمه صفات او استدلال می کند و نباید این نوع آیات را در چهارچوبه اثبات صفات محصور کرد و اگر برخی از مفسران، در این چهارچوب تفسیر کرده اند، به خاطر اندیشه بی نیازی ذات از برهان بوده است مانند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره/ ۱۶۴).

گاهی قرآن، از دقیق ترین برهان عقلی بر مبدأ جهان استدلال می کند و در تفسیر آفرینش انسان و آسمان و زمین، احتمالاتی را مطرح می کند که با نفی آنها وجود صانع جهان و انسان مسلم می گردد.

۱- انسان بدون علت آفریده شده باشد.

۲- انسان خود آفرین بوده و علت وجود او

می افکنیم. درست است که در عصر ظهور قرآن، وجود خدا مسلم بوده و مخاطبهای آیات، در سرتاسر جهان مشرکانی بودند که توحید خدا را به دوگانه پرستی آلوده کرده بودند، این از يك طرف و از طرف دیگر وجود خدا چنان روشن و بارز است که با اندک توجهی خصوصاً بر نظام حاکم بر جهان می توان به منشأ آن پی برد، به خاطر این دو جهت، عنایت به اثبات صانع به مراتب کمتر از عنایت به اثبات صفات او بوده است ولی در عین حال، آنچنان نیست که در لابلای آیات، برهانی بر اثبات آن اقامه نشود.

براهین وارد در قرآن هر چند به صورت صغری و کبری نیست، اما در تعبیرات تکان دهنده آن مبدأ برهان گنجانیده شده و با تدبیر در آیات آن، روشن می گردد.

این کتاب گاهی از فقر و نیاز انسان بر وجود غنی و بی نیازی که رفع نیاز از طرف انسان می کند، احتجاج می نماید و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر/ ۱۵).

و احياناً، خلقت و آفرینش آسمانها و زمین را بر وجود فاطر و خالق آنها دلیل می گیرد و می فرماید: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (ابراهیم/ ۱۰).

در بیشتر اوقات، قرآن از برهان «آیتی» بهره

خود او باشد.

احتمال نخست با حکم قطعی خرد (هر پدیده ای پدید آرنده ای دارد و در پدیده بودن انسان سخنی نیست) سازگار نیست.

احتمال دوم مخالف مفهوم علیت بوده و به اصطلاح، مستلزم دور است.

قرآن این دو احتمال را با نظر انکار مطرح می کند و می فرماید:

۱- ﴿أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾.

۲- ﴿أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾.

آنگاه بر می گردد مطلب سوم را مطرح می کند و آن اینکه فرض کنید که مطلب دوم صحیح است و خالق انسان خود اوست. در باره آسمانها و زمین چه می گوید، آیا می توان گفت خود انسان آنها را آفریده است؟

﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِلَا يُؤْتُونَ﴾ (الطور/ ۳۵-۳۶).

ما در این بحث در صدد استقصای دلایل وجود خدا در کتاب آسمانی نیستیم. هدف، بیان نمونه است و طبعاً نفی ادعای کلی که در قرآن برای اثبات، برهان اقامه نشده است.

باز نکته ای تکرار می کنیم و آن اینکه: قرآن، اصل وجود صنایع را فطری گرفته و در بسیاری از آیات و در مقام گفتگو با مشرکان در تدبیر و یا عبادت، وجود او را مسلم دانسته

است، ولی این تسلیمها مانع از آن نیست که در مواقع خاصی، به براهین وجود او تلویحاتی داشته باشد. قرآن کتاب قرون و اعصار است و تا روز رستاخیز باید نور افشانی کند، و بشر در هر عصری از آن به گونه ای بهره بگیرد، طبعاً چنین کتاب جاوید، از این افاضات خالی نخواهد بود.

اسلام در قرآن خلاصه نمی شود، احادیث پیامبر و جانشینان معصوم در مواقع خاصی بیانگر شناخت شناسی اسلام است. مناظره های آنان با مادیگران عصر خود در کتاب کافی، کلینی و احتجاج طبرسی (م ۵۵۰) نقل شده، نخست به صفحات کتاب اشاره می کنیم.

۱- مناظره امام صادق - علیه السلام - با زندیق مصری / ۷۲.

۲- مناظره امام صادق - علیه السلام - با ابن ابی العوجاء مادی عصر خلافت عباسی / ۷۵.

۳- مناظره امام هشتم با دیصانی / ۷۹.

لازم به تذکر است که طرف سخن در این مناظره ها مشرک نبوده، بلکه منکر ماورای طبیعت و به اصطلاح آن روز زندیق و طبیعی و به اصطلاح امروز مادی بوده است.

۲- می نویسند: «انسان بالفطره عقل ورز و برهان ساز است ... از سویی دیگر دینداران

و همه فعالیت‌های علمی و عقلی خود، حتی در تدبیر منزل و تأمین معاش، مدام عقل می‌ورزد و با تحلیل و توجیه سر و کار دارد» آنگاه در آخر می‌گوید: «دینداران نیز دوست ندارند که گفته شود معتقداتشان صرفاً مبنای تقلید...».

اگر واقعاً انسان بالذات برهان ساز است، چرا دینداران مشمول چنین اصلی فطری نباشند و به اصطلاح انگیزه فطری آنان را به برهان و استدلال سوق داده نه اینکه از خود دفع تهمت کنند و بگویند دینداری ما تقلیدی نیست.



۳- در دیباچه این کتاب، احیاناً اقامه برهان بر وجود خدا امر محالی تصور شده و چنین می‌گوید: «اگر وجود خداوند را که عنقا وار در قافِ قدم و غیب عما و غیب الغیوب نهان است، نتوان به اثبات منطقی - فلسفی یعنی برهانی رساند، چندان جای شگفتی نیست. شاید محسوس تر و آشکارتر از همین جهان محسوس و آشکار بیرونی، موجودی نباشد، ... ولی بزرگترین وهن و رسوایی فلسفه در طول بیش از دو هزار و پانصد سال تاریخ، از فلاسفه پیش از «سقراط» تا پس از «آیر» این است که تاکنون کسی نتوانسته است برهانی بر وجود خارجی ... اقامه کند».

(ص ۳ دیباچه).

درست است که اصطلاح «عنقا» و «عما»

نیز دوست ندارند، گفته شود معتقداتشان صرفاً بر مبنای تقلید و تبعیت آبا و اجدادی بوده، لذا بحث وجدل و مباحثه و مناظره و محاجه، پا می‌گیرد».

مقصودشان از این دینداران چیست؟ آیا مقصود همان توده مردم است که غالباً عقاید خود را از پدران و نیاکان گرفته و در هر حال به صحت معتقدات خود یقین و جزم دارند؟ اینها هرگز دنبال دلیل و برهان نمی‌روند و چنین اندیشه‌ای که مبدا چنین تصور شود، به خیال آنان راه پیدا نمی‌کند و اگر مقصود عالمان علم کلام و حکیمان عالیقدر و محققان عقاید است، چنین تصویری در حق آنان بر خلاف واقع می‌باشد. آنان با انگیزه درونی دنبال بحث و استدلال می‌روند، نه به خاطر اینکه از خود تهمتی را رفع کنند.

آیا تصور می‌شود شیخ صدوق، شیخ مفید، خواجه و علامه در شیعه، یا ابو الحسن اشعری، ابو منصور ماتریدی، ابوبکر باقلانی و سرانجام عضد الدین ایچی و میر سید شریف جرجانی، به خاطر دفع تهمت از خود، دنبال دلیل و برهان رفته اند؟

گذشته از این، آغاز کلام نویسنده با پایان کاملاً مناقض است، از طرفی می‌گوید: «انسان بالفطره عقل ورز و برهان ساز است. انسان در همه زمینه های فکر و فرهنگ و فلسفه

در این کتاب به تبعیت از اصل (دایرة المعارف) هشت برهان معروف در غرب که برای اثبات صانع اقامه می شود، مورد نقادی قرار گرفته و به تعبیر خودش «در کوره حدادی، خدشه و خلل پیدا کرده است».

ما فعلاً به این براهین و نقدهایی که طبق نقل مترجم بر آنها متوجه شده کاری نداریم، زیرا هر يك از این براهین، بحث جداگانه ای دارد که در این بحث نمی توان این نقادیها را ارزیابی کرد.

سخن در جای دیگر است و آن اینکه ترجمه این نوع نقدها آن هم به صورت روان و روشن و پخش آن در میان جوانانی که امروز زیر بمباران تهاجم فرهنگ غربی دست و پا می زنند، چه سودی می تواند داشته باشد؟ آیا جز این است که فرهنگ اسلامی را متزلزل کرده و ما را به اصل و ریشه آن بدبین می سازد؟ سرانجام از این کتاب چه گروهی سود می برند؟ آیا گروهکهای ملحد و خدا شناس، یا امت اسلامی که برای حفظ آیین و نظام جمهوری اسلامی جان و خون داده اند و خود مترجم نیز از همین گروه دوم بوده و جزء نویسندگان مبارز مسلمان جامعه ماست؟ هر چند این عمل او مورد پسند مانیست. شما ملاحظه کنید از خبر انتشار این کتاب، مادیهها خوشحال می شوند یا الهیون؟ ما از سال ۱۳۲۰ شمسی شاهد انتشار اندیشه مادی به صورتهای مختلف بودیم که

و «غیب الغیوب» از اصطلاحات عرفان اسلامی است و در جای خود معنی صحیحی دارد. ولی ساختار عبارت نسبت به مقام الهی خالی از جسارت نیست، تو گویی می خواهد خدا را يك موجود افسانه ای معرفی کند که به هیچ وجه از راههای علمی و عقلی قابل اثبات نیست. به کار گرفتن اصطلاح هر علمی در هر زمان آن هم در نوشته های عمومی کاملاً خطاست.

فرض کنیم خدا از طریق برهان قابل اثبات نیست، پس راه اثبات او چیست؟ معتقدند احساس فطری و شعور باطنی و شهود قلبی این کار را انجام می دهد، ولی همگی می دانیم که این نوع معرفت در عین ارزشمندی قابل انتقال به دیگران نیست، توده های عظیمی از مادیهها درعین داشتن این فطرت، منکر خدا بودند بالأخص ماد دیگری اخلاقی و پا گذاشتن روی اصول اخلاق سبب می شود که فطرت کم فروغ گشته، کم کم به صورت نامرئی در آید.

۴- ارزشیابی ترجمه کتاب «خدا در فلسفه»

مترجم این کتاب، بخشی از مقالات دایرة المعارف فلسفی «پل ادواردز» را ترجمه کرده و آن را به نام «خدا در فلسفه» منتشر ساخته است.

محدودیتی نبوده و در فروشگاههای کتاب نیز به چشم می خورد.

ما از نقادی استقبال می کنیم و معتقدیم تکامل علوم، حتی فلسفه و کلام و رشد براهین کلامی در سایه نقد و بررسی است و مناظره دو گروه مخالف، به منزله اصطکاک دو سیم مثبت و منفی است که از آن نور و حرارت می جهد، ولی باید شرایط مناظره و کیفیت نشر آن به گونه ای باشد که بر اصول ارزشمند ما لطمه ای وارد نکند.

شایسته است این نوع انتقادات نخست در يك محیط علمی مطرح شود، آنگاه پس از يك ارزشیابی کلی و سیاست گذاری صحیح، به انتشار آنها اقدام گردد. شایسته بود نویسندگان گرانمایه قبلاً این نقدها را از نظر اساتید حوزه علمیه قم در کلام و فلسفه می گذرانند، پس از نظر خواهی از آنان همه را يك جا منتشر می کردند.

در پایان از مترجم محترم تقاضا می کنم که از این تذکرات، آزرده خاطر نشوند. وظیفه دینی و اخلاقی مرا بر آن داشت که این چند سطر را بنگارم.

همگی بر اساس فلسفه مادی بوده و هرگز بر مبانی الهی تعرضی نداشتند و نمی توانستند متعرض بشوند، البته فحش و بدگویی نثارشان می کردند و آنان را نگهبانان سحر و افسون می دانستند، اما متعرض اصول و مبانی فکری آنها نمی شدند. آنها پیوسته دم از اصول دیالکتیک زده و نظامهای طبقاتی را به نحوی که مارکس در گذشته بیان کرده نشخوار می کردند، ولی در این کتاب و مشابه آن که متأسفانه دو مشابه دیگر نیز دارد، مسائل ریشه ای متزلزل گشته است.

البته تنها این کتاب نیست که برگرفته از «دایرة المعارف» فلسفی پل ادوارد است، بلکه کتاب دیگری نیز به نام «براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب» نیز همین مضامین را تکرار کرده و منتشر گشته است.

از این دو که بگذریم، کتاب دیگری به نام «فلسفه دین» تحت عنوان نقدی بر براهین اثبات وجود خدا به روش فلسفی برگرفته از نوشته های «جان هاسپرز» نیز منتشر شده، البته دو کتاب اخیر، از نظر نشر کاملاً محدود بوده و در اختیار محققان قرار گرفته اند، درحالی که کتاب نخست دارای چنین